

تقدیم شوهر گشت! یک تقدیم تاریخی! «من خسته هستم»، می شود یک جیم تاریخی

مینا گودرزی - شاعر

«بحرین»، طفلک، دختر کور و علیلی بود
وقتی فرار ارجح شود بر هر قراری، پس



وکالت تام

فرشته بناهی
شاعر

ما معلق زنان تاریخیم
قهرمانان پشتک از بیخیم
دود و دم خورده ایم آگروزوار
همدم سنگ و منقل و سیخیم
در فضایی یکسره، انگار
اصلاً از سرزمین مریخیم
پشتمان گرم لشکری آنلاین
توی چشم مخالفان میخیم
چون که داریم ما وکالت تام
بی دعوا و جنگ و تویخیم
شکر آغوش مامی ام باز است
چون اساساً فراری از پیخیم!

در بیان تیپیکال شعرشناسی
شاعران پدر

پدر بدو، آهو بدو

بهزاد توفیق فر
طنزپرداز

دیگه عاشق شدن نازکشیدن فایده
نداره
دیگه دنبال آهو دویدن فایده نداره

به باور همه کارشناسان و تاریخ‌پژوهان و شعرشناسان و حتی مردم عادی، سراینده این شعر، مرد و پدر بوده است و این شعر در روز پدر، یا یک روز بعد از آن سروده شده است. شاعر در همان آغاز کلام و طلیعه شعر، ناامیدی خود را از دریافت هدیه در روز پدر ابراز کرده و از پای ننشسته است. وی به زیبایی و بدون استفاده از هیچ مجاز و کنایه‌ای، به عیان اعتراف نموده که دیگر نازکشیدن هایش در روزهای گذشته مانند روز زن، روز مادر، روز دختر، روز کودک، روز تولد، روز اول عید، روز آخر عید، روز وسط عید، سیزده بدر، شب چله، شب چهارشنبه سوری، شب خانپندان، فرزند اول، شب پاختی فرزند دوم، تولد بچه سوم شوهر عمه خاله بزرگه نوه عموی همسر و سایر شب و روزها و مناسبت‌های دیگر فایده‌ای نداشته است و هیچ یک منتهی به دریافت هدیه مناسب در «روز پدر» نشده است. شاعر در انتها با یادآوری آن زمان که از هیچ کاری برای تهیه و تأمین هدیه برای برویچه‌ها فروگذار ننموده است و حتی یک بار آنقدر دویده و به این و آن روزه که آهو آنقدر ندویده و به گوزن رو نزده است، تأکید می‌کند که در نهایت هم برای بازپرداخت بدهی‌ها، خصوصاً اون وام سنگین که برای خرید سرویس طلا گرفته بوده، مثل آهو در گل مانده است و هنوز هم قسط آخر آن را پرداخت نکرده و همینطور علف خرس است که به عنوان جریمه از وی اخذ می‌شود. گرچه به عقیده «ورقی طوسی»، شاعر برای بیان علف خرس، از همه صنایع بدیعه و غیر بدیعه استفاده کرده و دیگر صنعتی نمانده که او استفاده نکرده باشد ولاغیر.



طرح: سید مهدی موسوی

تقویم تاریخ

مینا گودرزی
شاعر

در صورتی که عاشق تقویم تاریخی همراه من شو تا شوی تفهیم تاریخی
آنزیم من خوبم فقط! از بس ترشح شد تاریخ عاصی شد از این آنزیم تاریخی
قوم مغول زابید مثل گاو در تاریخ
پر شد ز گوساله همین اقلیم تاریخی
گوساله‌ها خوردند کل book هامان را
نشخوار شد هر عامل تعلیم تاریخی
البته بدتر از مغول هم دیده این اقلیم
یک عده شاه و غده بدخیم تاریخی
آتش زدن توی «گلستان» کار آنها بود
آن قوم غیر قابل تفهیم تاریخی
«چایی» بعد از «ترکمان» هم آی می‌چسبید
بعد از فشار کار یک تصمیم تاریخی
«بحرین»، طفلک، دختر کور و علیلی بود
تقدیم شوهر گشت! یک تقدیم تاریخی!
وقتی فرار ارجح شود بر هر قراری، پس
«من خسته هستم»، می‌شود یک جیم تاریخی
اطلس بیوشی یا که زر، کنگر فروشی باز
ای ربیع! تو مفلس ترین مفلمیم تاریخی!
مریم، مصی، جادوگر و تو! علی برکت‌الله
وزن غزل کب کرده از این تیم تاریخی!
بنده وکالت می‌دهم در جمع لیدرها
پشتک زدن سهمت شود، تسهیم تاریخی!
حالا که دست از خوش خیالی برنمیداری
ای ربیع یا برادر! چون روسیم تاریخی

سفر به تاریخ

زهرا فرقانی
شاعر

مثل زندانیان تبعیدی
با شتر مرغ فوق هیبریدی
میروم یک سفر به عمق زمان
سال ۵۷ خورشیدی
گاه گاهی میان راه مرا
با خودش تا ته فضا می‌برد
این شتر مرغ مثل دو بره
سوختنش بود گاه گاه خود
می‌روم یک سفر سوی بره
با رفیقی به نام خورزو خان
گرچه نامرئی است، می‌داند
همه چیز از علوم غیب و نهان
گفت این شهر در زمان قدیم
پر انستیتو و کالج بید
سینما داشت و گراند هتل
پیشرفته شبیه خارج بید
بس که توریست حمله می‌آورد
چال اسکندرون جهانی بید
جیبمان پر و حالمان کیفور
وضعمان آنچنان که دانی بید

داد آینده را برابیم شرح؛
«چهل سال این زمین و بینه رنج
شود این خطه مرکز نفرین
همه فالگیرها، ووی گولنج»

دهم باز مانده بود چو غار
از زمین و زمان شدم مایوس
ناگهان گفت: راستی، ها بید
همه فعل‌های ما معکوس

سطل زباله ز عزای تو سوخت

صامره حبیبی
شاعر

سوز دلت چون به خیابان رسید
سطل زباله ز عزای تو سوخت
جامعه از جام بلای تو سوخت
معدنه ملت ز دوی تو سوخت
عاشق دنیای مجازی شدی
حق و حقیقت ز فضای تو سوخت
لطف کن و راز و بقا را نبین
مستند از راز بقای تو سوخت
فتنه‌گرت را به لب آمد نفس
آنکه دماغش به هوای تو سوخت
نوجه تو رفت به سوراخ موش
گوشه گوشش ز بنای تو سوخت
صاف برو، چپ نکنی، تابلو!
بوق نزن راهنمای تو سوخت
تو دهنی خورده‌ای از انقلاب
ای پدر فتنه! دعای تو سوخت
تو دهنی خورده‌ای از انقلاب
ای پدر فتنه! دعای تو سوخت

دیالوگ‌های حدسی!

مردم: نتانیاها حیا کن! ریاستورها کن!
نتانیاها: مگه هنوز ۱۷ سال از اون ۲۵ سال نمونده؟ پس چرا
همچین شد؟
جواد قره محمدی

مردم: توپ، تانک، فشفشه بنیامین باید گم بشه
نتانیاها: توپ تانک مسلسل وردار بیار بترسن
محمد مطلبی

مردم:
اومد سراغمون عزرائیل
بنی گمشو از اسرائیل
نتانیاها: فک کردین من گم بشم عزرائیل نمیداد سراغتون؟ بدیختا
عزرائیل رو رد کردین ایران و مقاومت رو میخواین چکار کنین؟
عباس داوری

مردم: مرگ بر اسرائیل
نتانیاها: یعنی اون ۲۵ سال انقدر زود داره تموم میشه؟
مرضیه سادات آل ایوب

مردم: نشسته‌ایم بهت نگاه می‌کنیم
نتانیاها:
و بنده آه می‌کشم
و بنده آه می‌کشم
محمد کوره یز

